أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين‌

واللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 ظاهراً از اینجا مانده بود: وَ انَا يا سَيِّدى عائِذٌ بِفَضْلِكَ هارِبٌ مِنكَ الَيكَ مُتَنَجِّزٌ ما وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ احْسَنَ بِك ظَنّاً؛ و من، ای سید و آقای من به فضل تو پناه می‌برم و با فضل تو پشت‌گرم هستم، و از تو به سوی خود تو گریزان و شتابانم هَرَبَ به معنای شتاب كردن است، فرار كردن نیست فرار كردن البتّه مشابه است ولی اصل معنای هَرَبَ یعنی شتاب كرد، حالا یا شتاب به پشت یا اینكه شتاب به جلو، هروب به این معناست من به دنبال این هستم كه تو بگذری و گذشت كنی از كسی كه به تو حسن‌ظن دارد، من به این مسأله معتقد هستم. مُتَنَجِّزٌ یعنی پایبندم، ایستاده‌ام، استوارم و روی حرفم هم قسم می‌خورم، معنای تنجّز این است.

 الحمدلله كه خداوند منت گذاشت و دوباره عمری عنایت كرد و ما را موفق كرد كه به ماه رمضان جدیدی وارد شویم و از بركات ماه رمضان بهره‌مند شویم إن‌شاءاللَه.

 جداً این مسأله هست كه این چه حكمتی است كه ماه رمضان باید یك ماه باشد؟ این چه داستانی است كه چرا ماه رمضان بیشتر نشد؟ چرا دو ماه نشد؟ چرا هر سه یا چهار ماه یك‌بار تكرار نشد؟! خُب این را دیگر خدا خودش می‌داند. واقعاً حال و هوایی كه در ماه رمضان انسان احساس می‌كند، این حال و هوا یك حال و هوای استثنایی است، به طوری كه من به یاد دارم از اولیاء إلهی، از مرحوم‌آقا رضوان‌اللَه‌علیه و از مرحوم‌آقای‌حداد كه در ایام رجب و شعبان هی انتظار ماه رمضان را می‌كشیدند: ماه رمضان دارد می‌آید، پانزده روز مانده! حالا ماه شعبان خودش ماه كمی نیست یا ماه رجب با این همه فضائلی كه راجع به آن ذكر شده كه: رجب شهراللَه است و شعبان شهر رسول‌اللَه صلی‌اللَه‌علیه‌وآله است و رمضان شهر امّت است، در عین حال ما وقتی كه به پای صحبت‌های اینها می‌نشستیم گاهی صحبت می‌شد با یك شعفی، انگار شخصی به دنبال آمدن معشوق خودش است و دارد انتظار می‌كشد این‌طور در سیمای اینها ما بهجت و سرور و ابتهاج و نشاط را نسبت به ماه رمضان مشاهده می‌كردیم. یك‌دفعه نشسته بودیم نمی‌دانم چندم شعبان بود مرحوم‌آقا گفتند: آقاسیدمحسن خبر داری امروز

چندم شعبان است؟ من گفتم: مثلًا هفتم و هشتم و دهم است! گفتند: پس بیست روز مانده، پانزده روز مانده تا ماه رمضان. خُب چه ادراكی برای این بزرگان بود كه این‌طور از حلول ماه رمضان به این نحو استقبال می‌كردند؟ یعنی واقعاً چه دركی داشتند؟ خدا خودش می‌داند ما كه اطّلاع نداریم كه اینها در همان عوالم خودشان چه چیزهایی را مشاهده می‌كردند كه انسان بالاخره برای چیزی كه دارد كه خوشحال نیست، برای چیزی كه می‌خواهد به دست بیاورد خوشحال است دیگر انتظار می‌كشد كه فلان چیز می‌خواهد بیاید و فلان چیز می‌خواهد برسد، و این چه نعمت عظمایی بود كه سنت اولیای إلهی و دستور بزرگان بود كه بعد از ماه مبارك بروند و اعتاب مقدسه، هر كسی در هر جایی كه هست؛ در قم فرض بكنید كه حضرت‌معصومه، بزرگان، شیخان، و حضرت‌علی‌بن‌جعفر، اینها را بروند زیارت كنند در تهران كسی هست، حضرت‌عبدالعظیم، كه درباره آن حضرت داریم كسی كه ایشان را زیارت كند مثل این است كه سیدالشّهداء را زیارت كرده، كسی كه در مشهد است یا اینكه بروند مشهد بروند زیارت امام‌رضا علیه‌السلام و همین‌طور در سایر جاها در شیراز، فرض كنید كه بزرگان در اصفهان، این امامزاده‌هایی كه هستند، واقعاً هر كدام از اینها آن موقعیت خودشان را دارند، یعنی وضعیت خودشان را دارند و اثر خودشان را دارند، بی‌حساب نیست، يعنى يك زيارتى كه وقتى كسى مى‌رود انجام مى‌دهد اين اتصال برقرار مى‌كند و اين اتصال در او اثر مى‌گذارد و اين اثر راه او را تصحيح مى‌كند، و بستر مناسب را براى واردات و نفحات إلهيه و قدسيه هموار مى‌كند.

 شما همین‌طوری هستید یكدفعه می‌بینید حال خوش پیدا كردید، همین‌طوری، همین‌طوری از كجا آمد؟! از خانه خاله آمد؟! یا این حساب و كتاب داشته، باید ببینیم چه كردیم، چه عملی انجام شده‌، يك عملى ممكن است انسان انجام دهد شش‌ماه پيش و الآن آن عمل شش‌ماه پيش دستش را بگيرد، بزنگاهش الآن است، شش‌ماه خدا گذاشته در پرونده‌اش، اينجا كه مى‌رسد مى‌آيد اين به دادش مى‌رسد، به عكس عمل خلافى انسان انجام مى‌دهد، و اين عمل خلاف مى‌ماند در پرونده آن سر بزنگاه كه بايد به اين سمت بپيچد مى‌آيد به اين سمت مى‌پيچد اين به خاطر آن است.

 هر كدام از اینها آثار خودش را دارد، من شنیده بودم كه مرحوم‌آقای‌حداد رضوان‌اللَه‌علیه و مرحوم‌آقا در سفرهایی كه می‌رفتند كربلا، عتبات سفرهایشان طول می‌كشید، یك‌ماه، دوماه، هفتادروز آن زمان‌ها طول می‌كشید، با مرحوم‌آقای‌حداد و دوستان و اینها می‌رفتند به زیارت دوره، سامرّا می‌رفتند، كاظمین می‌رفتند، فرض كنید كه زیارت امامزاده‌ها، حضرت‌سیدمحمد، اینها فرزندان امام بودند كه می‌شود گفت تالی‌تلو معصوم بودند منتهی مقام امامت را نداشتند، مقام امامت آن یك حساب‌

دیگری دارد، امامت حساب و كتاب دیگری دارد و به واسطه همان حساب و كتاب است كه از غیر امام و غیر از معصوم فرق پیدا می‌كند، إن‌شاءاللَه بنده توضیح این قضیه را اگر خدا توفیق دهد در همین كتابی كه در دست تألیف داریم، سیمای عاشورا، بنده در آنجا می‌آورم، می‌خواهم این قضیه را آنجا توضیح بدهم، مسأله امامت خُب آن یك مسأله دیگری است، یك برنامه دیگری دارد، ولی از اولاد ائمه خُب اینها افرادی بودند نه اینكه حتماً باید اولاد بلافصل باشند، مگر آقای‌حداد اولاد امام نبود؟ حالا خُب با چه پشت، اصلًا باید شرافت و كرامت یك شخص همین است كه بلافاصله؛ یعنی فرزند بلافصل باشد تا اینكه این شرافت پیدا كند؟! یا اینكه نه. یا حتّی اولاد غیر ائمه باشند، عامی باشند منتهی از اولیاء إلهی باشند به آن سرچشمه رسیده باشند. منتهی خُب فرزند امام بودن یك شرافتی دارد كه به سیادت برمی‌گردد و آن یك مطلب دیگری است، اما رسیدن به آن مراتب و آن مقامات این اختصاص به فرزندان ظاهری امام ندارد، فرزندان باطنی امام هم به اینها می‌رسند.

 من در بین اولیاء إلهی كمتر فردی را دیدم كه نامش بر زبان مرحوم‌آقا مثل مرحوم آخوند ملاحسینقلی‌همدانی جاری باشد. كمتر دیدم وقتی كه اسم مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی می‌آمد من تغییرات را در چهره مرحوم‌آقا مشاهده می‌كردم، كه چهره ایشان تغییر پیدا می‌كرد، خُب این چه مقامی دارد كه یك وّلی‌خدا كه خودش برای خودش یك دریایی هست، با این عظمت و با این تعابیری كه كمتر من سراغ دارم راجع به غیر از او به كار برده می‌شد ولی راجع به مرحوم‌آقای‌حداد خُب یك مسأله دیگری بود.

 همه اینها فرزندان باطنی و حقیقی ائمه هستند منتهی فرزند ظاهری یك شرافت دیگری هم دارد از باب انتساب ظاهری و خصوصیاتی كه دارد؛ آن یك حساب دیگری دارد.

 خُب اینها می‌رفتند، اینها اثر داشتند، حضرت‌سیدمحمد می‌رفتند، حضرت‌حمزه، حضرت‌قاسم، راجع به حضرت‌قاسم من خیلی می‌شنیدم كه در تمام زیارت‌های دوره‌ای كه مرحوم‌آقای‌حداد انجام می‌دادند زیارت حضرت‌قاسم بود و سال‌ها همین‌طور این در دل من بود كه ما موفق نبودیم به اینكه برویم ببینیم، تا اینكه ظاهراً دوسال پیش كه در یك سفر عتبات به اتّفاق چند نفر از دوستان بودیم، موقعی كه از كربلا می‌خواستیم حركت كنیم من به دوستان گفتم كه: من خیلی دلم می‌خواهد كه زیارت حضرت‌قاسم را هم برویم من تابحال نرفته‌ام ولی خیلی تعریفش را از مرحوم‌آقا می‌شنیدم كه هم خود ایشان به اتّفاق آقای‌حداد و هم خود ایشان تنها و هم خود آقای‌حداد تنها در زیارت‌هایی كه می‌كردند

حضرت‌قاسم مثلًا بود در این به اصطلاح زیارت‌ها[[1]](#footnote-1). آنها هم گفتند: برویم بسیار خُب. ماشین گرفتیم و گفتیم كه: ما را اوّل ببر زیارت حضرت قاسم. چون یك شهری است آنجا كه اتّفاقاً شهرش به اسم قاسم است به اسم خود حضرت قاسم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام كه در یك روایتی داریم روایت صحیح كه: اگر مشیت إلهی بر امامت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام تعلق نمی‌گرفت من می‌خواستم امامت به فرزندم قاسم برسد. ببینید چقدر این مقام دارد و چقدر مورد محبت پدر موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام بوده است، با این تعبیر؛ وقتی كه حضرت به آن شخص می‌فرمایند كه: اصلًا مسأله امامت در دست ما نیست، این یك مشیت و تقدیر إلهی است، او امام را تقدیر كرده و مشیتش بر ائمه اثنی عشر تعلق گرفته و اینها هم این هستند و اسامی‌شان هم این است و اگر به اختیار خود من بود من دلم می‌خواست كه امامت به قاسم برسد، این‌قدر مورد نظر حضرت بود ولی خُب امامت به علی‌بن‌موسی‌الرضاست، حضرت تصریح می‌كنند كه: فرزندم علی امام بعد از من است.

 آیا ما نباید به این مطالب توجه كنیم؟ باید به این مسائل توجه كنیم، امام جای خود دارد، اینها هم جای خود دارند، حالا چون امام امام است حالا ما داریم می‌رویم نجف یا داریم می‌رویم كربلا، خُب اینها دیگر نه. اینها هم جای خود دارد اگر مجالی باشد، وقتی باشد، حالی باشد، انسان اینها را برود و ببیند و از هر كدام بهره‌مند می‌شود.

 ما رفتیم سفر و به آن راننده گفتیم و او هم گفت: بسیار خُب. گفتیم: اوّل ما را ببر زیارت حضرت‌قاسم و بعد دیگر از آنجا ما را ببر برای نجف. آمدیم دیدیم چه خبر است! چه جلالی، چه عظمتی، چه دستگاهی، چه بارگاهی، ای دل غافل، اصلًا ما این مّدت ... اینجا چه خبر است؟! تازه ما كه نمی‌فهمیم، ولی به اندازه خودمان، حالا ما كجا بخواهیم بگوییم و حرف آقای‌حداد و حرف بزرگان كجا! گفتیم بی‌جهت نبود كه آقای‌حداد می‌فرمودند: عظمت و بهاء موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام در این فرزند تجلّی كرده است، یعنی ظهور عظمت و بهائش در این تجلّی كرده. اتّفاقاً خیلی از رفقا كه همراه بودند گفتند: آقا می‌شود ما اصلًا امشب از خیر رفتن به نجف بگذریم و همین‌جا بخوابیم، همین گوشه دیوار بگیریم بخوابیم آن دوستانی كه بودند با هم چهار پنج نفر بودیم این راننده را روانه كنیم و ... گفتم دیگر حالا زیارت كردیم إن‌شاءاللَه قبول می‌كنند، إن‌شاءاللَه باشد برای یك‌دفعه دیگر كه خُب فرصت بیشتری باشد.

 یا در همین سفر اخیری كه بنده تنها رفته بودم ظاهراً در ایام نوروز بود، كه البته با یكی از دوستان بودیم و اهل بیتمان و اهل بیت ایشان و موفق شدیم رفتیم، از نجف ما را برد برای قبر حضرت‌رُشیدحَجَری، كه در آنجا رُشیدحِجری نوشته بود، امّا تا آنجایی كه بنده یادم است ظاهراً حَجَری باشد، و رشیدحجری هم از اصحاب خاص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و می‌شود گفت شاید در حدود میثم بوده، البتّه میثم قوی‌تر بوده، خلاصه اینها همه با همدیگر سر یك سفره بودند، اینها همه به قول درویش‌ها با همدیگر پیاله می‌زدند و با همدیگر از آن شراب‌های لن ترانی و بهشتی كه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام به اینها می‌داد می‌خوردند و اینها با هم بودند، خدا همه آنها را رحمت كند.

 بعد از آنجا رفتیم سر مزار جدّ خودمان حضرت‌زیدبن‌علی، وقتی وارد شدیم خنده‌ام گرفت، آن رفیقمان خدا حفظش كند گفت: چرا داری می‌خندی؟ گفتم: الآن زبان حال این جدم را به خودم می‌گویم، می‌گوید: مرتیكه تو برداشتی در كتابت من را رد كردی، حالا بلند شدی آمدی سر قبر من؟ عجب بچه ناخلف و بچه چموشی من دارم! گفتم: ببخش ما را دیگر ما جرأت و جسارت كردیم و دیگر عفو از بزرگان است و ... می‌خندیدیم و خلاصه ... بعد دیدم واقعاً مقام دارد یعنی حضرت‌زید و این مطالبی كه مرحوم‌آقا راجع به حضرت‌زید گفتند راجع به مقامات و ... خُب اینها همه به جای خود محفوظ، امّا علی‌كل‌حال‌ ايشان امام نبود و خطاهايى مرتكب شد، قيامش بدون اجازه امام بود. گفتم: ببین ما بچه ناخلفت هستیم، چموش هستیم، جفتك می‌اندازیم، لگد می‌اندازیم، هر چه بگویید هستیم ولی خلاصه شما با ما راه بیا، ما در مسائل واقعی و مسائل حقیقی كوتاه نمی‌آییم، یعنی در آنچه را كه مربوط به حیطه و شئون امامت است. خود شما هم الآن دیگر در آن دنیا كه رفتید دارید حرف‌های این بچه ناخلفت را، این بچه چموش را، می‌بینی كه خیلی هم بد و بیراه نگفته، خلاصه اگر چه جسارت كرده و تجری و اینها كرده ولی همچین حالا خیلی هم می‌توانیم [بگوییم بد نگفته.]

 آنجا حقایق برای انسان روشن می‌شود، در آن عالم مسائل برای انسان روشن می‌شود، مسائل كشف می‌شود؛ خلاصه گفتم كه: خودت هم می‌دانی دیگر جدّ ما هستی و ما هم امید به شفاعتت داریم و ما را هم إن‌شاءاللَه شفاعت می‌كنی ولی این مقدار را دیگر باید شما به ما این اجازه را بدهی كه وقتی كه مسائل واقعی و مسائل حقیقی و قضیه امامت و شئون امامت و ولایت مطرح است دیگر ما در آنجا المأمور معذور آنجا عذر ما را می‌پذیری. خُب ایشان هم با بزرگواری خودشان می‌پذیرند و پذیرفتند.

 علی‌كل‌حال خُب خیلی اینها رفتنش اثر دارد، انسان آن اثر را در خودش مشاهده می‌كند، می‌بیند، خُب این الآن می‌بیند فلان شخص فلان كس از آنجا، از این فاصله، از این نقطه، بلند شده آمده این‌

بی‌حساب و كتاب نیست، همین‌طوری كه نمی‌شود، اجرش را می‌دهند، اثرش را می‌دهند و چقدر خوب است كه انسان به این مطالب برسد، لذا مرحوم‌آقای‌حداد و همین‌طور به دنبال ایشان مرحوم‌آقا خیلی تاكید می‌كردند كه در ماه مبارك رمضان در آن دستورات اشهر ثلاثه مرحوم‌قاضی این مسأله هست به خصوص در ماه مبارك رمضان انسان به مزار اولیاء خدا برود، در حال روزه اثر دیگری دارد، و همین‌طور به مزار ائمه و اولادائمه برود كه این آثار همه به هم اتصال دارند. بارها شده كه دوستان وقتی كه مثلًا به زیارت حضرت‌عبدالعظیم رفتند اینها بعداً متوجّه شدند حالا در هر مرتبه و مرحله‌ای متوجّه شدند كه زیارت امام‌حسین علیه‌السلام رفتند یا اینكه سیدالشّهداء علیه‌السلام زیارت آنها را پذیرفته است. خُب این بی‌حساب كه نیست، یا اینكه كسانی كه به زیارت حضرت بی‌بی فاطمه معصومه رفتند متوجّه این قضیه شدند كه موسی بن جعفر علیه‌السلام نسبت به مسأله عنایت داشته.

 خُب اینها همه اتصال است دیگر، اینها همه وصل هستند و به یك ریسمان متصل هستند و آن ریسمان، ریسمان ولایت است كه به مظاهر مختلف آن ولایت ظهور پیدا می‌كند و ظهورش در افراد و در عوالم مختلف، مختلف است.

 الحمدلله كه ماه مبارك آمد و ما هم وارد این ماه شدیم و آن رحمت واسعه إلهی كه مختص به افرادی است كه این ماه را آن‌طوری كه باید و شاید مورد توجّه قرار می‌دهند، به هر مقدار كه توجّه بیشتر داشته باشیم و به هر مقدار كه نسبت به آنچه كه بزرگان فرمودند عنایت بیشتری كنیم، به همان مقدار هم گیرمان می‌آید. با یك دست دوتا هندوانه نمی‌شود برداشت، انسان با هر دستش یك‌دانه می‌تواند بردارد، آنچه كه موجب ازدیاد توهّمات و تخیلات هست، به خصوص در ماه مبارك انسان باید از آنها كم كند، از جمله مطالب خُب خیلی مطالب گفتند صحبت كردن است، هر چه انسان بیشتر صحبت كند هی قوه مخیله انسان و متوهّمه انسان بیشتر تقویت می‌شود، افرادی كه كمتر صحبت می‌كنند اینها از یك آرامش نفس و اطمینان قلب و طمأنینه خاطر برخوردار هستند، یك آرامش و امنیت خاصی دارند.

 شنیدن مطالب، شنیدن خبرها از این‌طرف و آن‌طرف، شما بخواهید یا نخواهید هر خبری كه به گوشتان می‌رسد یك اثری در دلتان ایجاد خواهد كرد ولو خبر صحیح: آقا فلان‌جا زلزله شده! و درست است و خبر دروغ هم نیست، این كه زلزله شده یك اثری در شما ایجاد خواهد كه آن اثرش می‌ماند، در نماز زلزله شده سراغتان می‌آید، قرآن می‌خوانید، زلزله شده خُب شده كه شده به من چه‌مربوط است كه زلزله شده خُب چه‌كار كنم، خُب مردند دیگر، یك عده زنده هستند، یك عده را آن طرف دنیا دارند بیرون می‌كشند! چه نفعی برای من دارد؟!

 بارها خدمت رفقا عرض كردم: هر چه ذهن از خبر خالی‌تر باشد توجّه‌اش بیشتر است، البتّه غیر از یك مسائل ضروری كه انسان برحسب موقعیت و مسائل اجتماعی و امثال ذلك كه خُب باید در جریان باشد، ولی چیزی كه ضرورت ندارد، بی‌خود است، فایده‌ای ندارد، برای انسان نتیجه‌ای ندارد، غیر از اینكه حرص‌وجوش آدم را دربیاورد، غیر از اینكه اعصاب آدم را خرد كند، فلان‌جا خلاف شد، فلان‌جا ... خُب‌كاری از دست آدم برنمی‌آید، خُب شد دیگر، فلان‌جا كار درست شد، فلان‌جا كار خلاف شد، فلان‌جا دروغ گفتند، فلان‌جا راست گفتند، فلان‌جا این‌طور كردند،، فلان‌جا آن‌طور ... این مسائل فقط هی بر قوای متخیله انسان اضافه می‌كند، هی خیالات را در انسان تشدید می‌كند، هی افكار را در انسان ایجاد می‌كند؛ نگویید: نه، ما می‌توانیم غلبه كنیم! نه، نمی‌توانیم غلبه كنیم، واللَه نمی‌توانیم غلبه كنیم هیچ كداممان نمی‌توانیم، هیچ كداممان نمی‌توانیم بر آن اثری كه می‌گذارد این اخبار در نفس ما و آن امنیت و حالت استقرار نفس را مختل می‌كند، نمی‌توانیم غلبه كنیم.

 حالا كه این‌طور است خُب هر چه كمتر بهتر؛ مسائل مختلف، ناراحتی‌هایی كه این دارد، آن دارد، این فلانی فلان كار را انجام داده، آن فلانی فرض بكنید كه الآن آن‌طور شده، این دلیلی ندارد كه انسان زیاد گوشش را به هر خبری بسپرد، بالاخره خدا این گوشی را كه خلق كرده در ازای یك رسیدن به مقصد و هدفی خلق كرده است. وقتی كه در كارخانه یك ماشین درست می‌كنند برای هر مقصدی یك چیزی قرار می‌دهند، یك دنده قرار می‌دهند برای فرض كنید كه حركتش، گاز قرار می‌دهند برای آن، ترمز قرار می‌دهند برای این، شاسی قرار می‌دهند برای نور و چراغ، هر قصد و غرضی كه مترتب بر این صنعت هست برای آن یك وسیله‌ای قرار می‌دهند.

 این گوشی كه خدا برای انسان قرار داده برای چه قرار داده؟ برای اینكه هر چیزی را بشنود! پیچ رادیو را باز كند تر تر تر خر خر خر، از صبح تا شب، یعنی خدا گوش را برای این درست كرده، برای این قرار داده؟ یا اینكه این گوش را برای شنیدن موعظه قرار داده است، برای شنیدن كلامی كه برود در مغزش و او را بكوبد و در قلبش او را بكوبد و تذكر بدهد و چكشی باشد بر عقاید فاسد و بر اشتباهات و بر خطاها. گوش را خدا برای این قرار داده، گوش را قرار داده كه از آن نغماتی كه او را به سمت او می‌كشاند از آن نغمات بهره‌مند شود، از صدای خوش كه موجب تلطیف روح اوست، این گوش بهره‌مند شود، از موعظه بهره‌مند شود، از صدای قرآن بهره‌مند شود، از صدای اشعار، اشعاری كه او را حركت می‌دهد، تكان می‌دهد، از تعلقات درمی‌آورد، از توجهات به ماده بیرون می‌آورد!

 شما یك وقتی شعر حافظ را برمی‌دارید همین‌طوری خودتان می‌خواند یك وقتی این شعر را یك كسی برایتان با صدای خوش می‌خواند آن یك اثر دیگری دارد، با یك صدای كذا؛ نگاه می‌كنید می‌بینید عجب! این چه تاثیری داشته، من همین را خوانده‌ام پس چرا این‌جوری نشدم، من همین را در حافظ خوانده‌ام، آن هم اثر دارد نه اینكه ندارد. یك وقتی شما یك مطلبی را از روی كتاب می‌خوانید، یك وقتی شما همان مطلب را با صدای مرحوم‌آقا گوش می‌دهید، می‌بینید این یك چیز دیگر بود، این یك قضیه دیگر بود، همان هم حالا در كتاب هم هست فرض كنید در امام‌شناسی هست، در معادشناسی است، در اللَه شناسی، در كتب دیگر، ولی وقتی كه صدای خود ایشان باشد می‌بینید كه حالی دیگری برایتان پیدا شد. این برای آن تاثیری است كه آن صدا دارد، همان حرف است، ولی آن صدا چون از یك نفس قدسی برمی‌خیزد از یك نفس طاهر و مطهّر آن صدا بیرون می‌آید می‌بینید كه: عجب! این صدا عجیب است.

 یا اینكه فرض كنید كه یك‌نفر باآواز شعرحافظ، شعرمولانا را می‌خواند می‌بینید: عجب! تكان خوردید، انگار تا حالا اصلًا این شعر را نشنیدید، حالا خودتان ده‌بار، بیست‌بار فرض كنید كه خوانده‌اید. خدا این را برای آن قرار داده، گوش را برای این قرار داده، چشم را همین‌طور، زبان را همین‌طور و .... حالا ما اینها را صرف چه می‌كنیم؟ شر و ور! چشم را باز می‌كنیم پیچ تلویزیون هم فرض كنید كه فشار می‌دهیم دو ساعت دنبال توپ تق‌توق این می‌رود آن طرف و این برود آن طرف، این توپ برود بالا و ... این هم شد نتیجه‌ای كه از این چشم گرفتیم! گوشمان هم این شر و ورهای ساز و آوازهای كذا و كذا! اخبار بی‌خود، مسائل بی‌خود، حكایت، قصه، افسانه، تمام مطالبی كه اینها می‌آید و تخیلات را در انسان ایجاد می‌كند آدم ماه‌رمضان می‌آید می‌گذرد می‌بیند فرقی نكرد، چرا فرقی نكرد؟ خّب عزیز من علل و اسباب را به وجود نیاوردی! بستر مساعد را برای ورود نفحات ایجاد نكردی، آن چشمی كه باز كند وقتی كه باز می‌كند كامپیوتر را و چشمش می‌افتد به چیزهایی كه در آن هست خُب این دیگر چطور می‌تواند توجّه خودش را به آن حقیقت و به آن مبدأ جلب كند؟ خُب اگر می‌تواند بكند، بكند، خُب نمی‌تواند.

 این مسأله، این قضیه خیلی عجیب است، خیلی عجیب است، كه چطور یكی از بزرگترین اشتباهاتی كه برای بسیاری پیدا می‌شود كه: قضايا و مسائلى كه اتّفاق مى‌افتد، اين قضايا و مسائل‌

 خلاف را از ناحيه خدا تلقى مى‌كنند،

 می‌گویند: اگر خدا نمی‌خواست پس چرا اتّفاق افتاد؟ كی گفته خدا این را انجام داده؟ شیطان آمده برایت انجام داده، چرا به حساب خدا می‌گذاری؟ چرا به حساب خدا می‌گذاری؟ اگر انسان قصد جدى داشته باشد براى اينكه فكرش را و ذهنش را و گوشش را و چشمش را و حواسش را در همان مسيرى قرار بدهد كه در آن مسير، مسير رضاى خداست، شرائطى كه در حول‌وحوش او به وجود مى‌آيد تمام اين شرائط و جريانات در راه رسيدن به همان هدف و مقصد شكل مى‌گيرد، بدون اينكه انسان اختيار كند، بدون اينكه انسان درآن تاثير داشته باشد. و اگر انسان بخواهد به راه ديگر برود شرائطى كه براى او به وجود مى‌آيد آن شرائط هم در مسير حركت به آن سمت است.

 فلان شخص صحبت با او برای تو سم است، یكدفعه می‌روی در یك‌جا می‌بینی كه او هم در همان‌جاست: بَه، سلام علیكم و رحمةاللَه حال شما، حال شما خوب است احوال شما؟ می‌گویی: خُب این را حتماً خدا خواسته دیگر من كه نخواستم، اگر خدا نمی‌خواست من كه الآن رفتم در این عطّاری و بقّالی می‌خواهم پنیر بخرم چرا باید این آنجا باشد!!! خُب از كجا معلوم است این را خدا خواسته؟ شاید این را شیطان خواسته، شیطان خواسته تو كه می‌روی پنیر بخری در سر آن هم انداخته الآن بیاید در آنجا زردچوبه بخرد، هر دو با هم در یك‌جا مصادف می‌شوید، تو می‌خواهی پنیر بخری و او می‌خواهد زردجوبه بخرد. اعتنایش نكن؛ می‌گویی: نه، این را حتماً خدا خواسته من كه نخواستم، من كه نخواستم پس بنابراین ... از كجا، از كجا این را خدا خواسته؟ من نمی‌خواهم فلانی با من تماس بگیرد نشسته‌ام به كارم یكدفعه زنگ می‌زنند، زنگ می‌زند نگاه می‌كند می‌بیند نمره تلفن فلان شخص است، چرا برمی‌داری؟ برندار، می‌گویی: خُب بالاخره شاید این را خدا خواسته، من كه نخواستم، از كجا خدا خواسته؟ از كجا؟ شاید شیطان است الآن می‌خواهد تو را اغوا كند در سر آن می‌اندازد بیا بردار به این تلفن كن: آقا سلام خیلی دلم برایت تنگ شده بود مدتّی است كه من شما را ندیدم و ... خیلی‌ها سؤال می‌كنند، خیلی این مسأله است.

 چرا قضیه این‌طور است؟ به جهت اینكه نظام عالم، نظام تربیت است، تربیت به دست شماست، شما به چه راهی می‌خواهی تربیت شوی، خدا می‌گوید: من برای تو همان نسخه را می‌پیچم، همان نسخه را می‌دهم دستت، به چه راهی می‌خواهی تربیت شوی؟ اگر در نیتت این است كه به من تربیت شوی، به راه من بیایی، دلت پاك باشد، آن كسی كه می‌خواهد از مخالفین به تو تلفن كند تا می‌خواهد تلفن كند یكدفعه زنگ خانه‌اش به صدا درمی‌آید می‌رود [درب را باز كند] اصلًا به‌طوركلّی منصرف‌

می‌شود از اینكه با شما تماس بگیرد، می‌بیند رفیقش آمده: آقا بفرمایید داخل، آقا سلام و این حرف‌ها، یك ساعت را اصلًا [به صحبت با او می‌گذراند و] می‌رود. اگر می‌خواهی به سمت دیگر بشوی، یكدفعه زنگ تلفنت به صدا درمی‌آید می‌بینی فلانی است: آقا، مدتّی است ندیدمت ... می‌خواهم بیایم ببینمت، تو هم می‌گویی: بفرمایید ببینید! تمام شد، دخلت درآمد. تربیت به دست خودت است، نظام عالم نظام تربیت است، به كدام طرف می‌خواهی تربیت شوی؟ تكلیف را مشخص كن. خدا خودش در قرآن گفته، تصریح دیگر بالاتر از این‌ كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ‌ الإسراء، ٢٠

 هم این‌طرفی‌ها را ما آماده می‌كنیم و هم این‌طرفی‌ها را، هر دو را ما برایشان آماده می‌كنیم، هر دو را خوراك می‌دهیم، برای هر دو را بستر را آماده می‌كنیم، برای هر دو را زمینه را آماده می‌كنیم، كدام را تو می‌خواهی اختیار كنی این را به من بگو؟ خدا به ما می‌گوید: تكلیف من خدا را بیا تو روشن كن. هر كدام طرف را بخواهی در اختیارت قرار می‌دهم.

 یك روایتی هست از امام‌عسكری علیه‌السلام قبلا برای رفقا خوانده‌ام، حضرت می‌فرماید: كسی كه بخواهد به دنبال ما باشد، ما را تایید كند، امر ما را بخواهد تقویت كند، خدا یك مؤمنی را در سر راهش قرار می‌دهد تا دست او را بگیرد، و به واسطه عمل به دستورات آن مؤمن و مسائل او، خیر دنیا و صلاح آخرت را خدا نصیبش می‌كند، و كسی كه نخواهد در راه ما باشد و مسیر ما باشد به عكس یك شیطانی را خدا قرار می‌دهد و می‌آید این را به همان مسیر می‌برد. خُب دیگر معلوم شد چه خبر است، معلوم شد دیگر كارهایی كه ما داریم می‌كنیم، حرف‌هایی كه داریم می‌زنیم، منبرهایی كه داریم می‌رویم، صحبت‌هایی كه داریم می‌كنیم، زدوبست‌هایی كه داریم می‌كنیم، این زدوبست‌ها و این نقشه‌كشی‌ها و اینها خلاصه یا این‌طرف است یا آن‌طرف، كدام است؟

 بالاخره از دو حال كه خارج نیست، این صحبت‌ها از این دو حال كه خارج نیست، این نقشه‌كشی‌ها كه از این دو حال خارج نیست، این زدوبست‌ها كه از این دو حال خارجی نیست، یا رحمانی است، یا شیطانی است، شق ثالث هم ندارد. پس خیال نكنیم كه حالا چون یك قضیه‌ای غیرعادی اتّفاق افتاده پس بنابراین رحمانی است، نه شیطانی است، از كجا رحمانی است، كی گفته رحمانی است؟ قضیه، قضیه‌ای است كه شیطان [دخالت دارد]، مگر نداریم: وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى‌ أَوْلِيائِهِمْ‌ الأنعام، ١٢١، خدا دست شیطان را باز قرار داده است، گفته است در كسی كه زمینه و بستر مساعد را برای ورود تو می‌خواهد فراهم كند تو می‌توانی در او نفوذ كنی، تو می‌توانی، نقشه بكشی، كلك بزنی، این كار را بكنم، آن كار را بكنم، این بنر را بزنم، آن پوستر را بزنم، این بنر را این‌جوری‌

بنویسم آن‌جوری بنویسم، آن را بزنم، آن را آن‌طوری كنم، آن را حذف كنم ... همه را كی دارد انجام می‌دهد احمق؟ كی دارد انجام می‌دهد؟ جناب شیطان. خیال می‌كنی حالا برای خداست نه اینكه خیال می‌كنی خودت هم می‌دانی دروغ و كلك هستی، خودت هم می‌دانی كه حقه‌باز هستی، این‌جوری بكنیم، آن‌جوری بكنیم، الآن زود این كار را انجام بدهیم كه جلو بیفتیم، این كار را بكنیم كه از آن عقب نیفتیم، این كار را بكنیم كه زودتر اسم ما دربیاید، این كار را بكنیم زودتر این كتاب دربیاید، اینها همه‌اش شیطان است، زودتر بیفتیم و عقب نیفتیم و اسم در بكنیم و فلان بكنیم، اینها القائاتی است كه شیطان می‌كند تو خیال می‌كنی از خودت است، از خودت نیست، تو بستر را آماده كردها ی برای حضور شیطان، شیطان هم می‌گوید: بسم‌اللَه! حالا كه تو درب منزل قلبت را به روی من باز كردی، حالا كه تو فكر شیطانی را در خودت ایجاد كردی من هم اسباب و ادوات و خوراك لازم را در اختیارت قرار می‌دهم، این كار را بكن، این كار را بكن، برو آن را دعوت كن، آن را دعوت نكن، این بنر را بزن، آن را این‌جوری بنویس، اینها همه نقشه اعلی‌حضرت‌شیطان است.

 شیطان می‌گوید: خیلی خُب من آدم نامردی نیستم! تو درب خانه‌ات را به روی من باز كردی من هم می‌آیم اینجا با یك همیان پر از مواد و هدایا و آن بخشش‌هایی كه به این میزبان محترم باید به خاطر این بزرگواری كه در حق من كرده! و مرا در خانه قلبش جای داده! كه آن خانه فقط خانه خداست و در روایت داریم دل خانه خداست در خانه خدا غیر خدا را نباید راه داد خدا را بیرون كرده، من را آورده! پس من هم با دستی پر از هدایا به منزلش می‌روم و آنها را به او تقدیم می‌كنم: این را بنویس و بزن در سر فلانی، آن را بنویس این‌جوری بزنش بلند نشود، این را آن‌جوری كن، آن را این‌جوری كن، آن را دعوت كن، آن را نكن، به این تلفن كن، به آن نزن، به این تماس بگیر، با آن مقام مسئول فلان بكن، هی وسائل و ادوات لازم را برای رسیدن به یك مقصود ظلمانی و مُكدّر فراهم می‌كند.

 این چیست؟ خودش خواسته است، تو این‌جور تربیت می‌خواهی، بسم‌اللَه! نُمِدُّ؛ «ما امداد می‌كنیم، محرومت نمی‌كنیم» حالا كه تو می‌خواهی راه غیر از ما را بروی، راه را ببندیم و نگذاریم بروی، نه، راهت را باز می‌كنیم آسفالت می‌كنیم، چنان آسفالتی كه ... می‌گویند: وقتی كه بعضی جاها آسفالت می‌كردند بعضی از آن شركت‌ها با آن پیمانكار قرار می‌گذاشتند كه وقتی كه یك لیوان آب را در ماشین می‌گذارند و در آن آسفالت است آن لیوان آب نباید حركت كند، این‌قدر باید این صاف و صیقلی باشد خدا می‌گوید: همچین جاده‌ای برایت درست می‌كنم، صاف، صیقلی اصلًا ماشین بیاید خودش سُر بخورد، نیاز به گاز دادن نداشته باشید، نیاز نداری گاز بدهی، صاف برایت صیقلی می‌كنم و بروی جلو

اصلًا نفهمی از كجا خوردی!! این مهم است، كه نفهمی از كجا خوردی! این برای این طرف، برای آن طرف هم همین‌طور، یك كسی می‌گوید: خدایا مخلصت هستیم، چاكرت هستیم، ما كه می‌دانی ... این ادعیه و این كلمات امام‌سجاد علیه‌السلام كه در سال‌های قبل با رفقا زمزمه می‌كردیم و مُترنم بودیم، حضرت چه می‌گویند: ما هیچ هستیم، ما فقیریم، چیزی نداریم، خطاكاریم ... خدایا خودت بیا و خودت دست ما را بگیر و خودت علل و اسباب را آماده كن، خودت معدات را برای ما به وجود بیاور، ما دلمان می‌خواهد ولی جاهل هستیم، خطاكاریم، قدرت نداریم. یك وقت نیاییم به خدا بگوییم: من این كار را می‌كنم! مبادا یك همچنین كاری بكنیم، مبادا یك همچنین خطایی از ما سر بزند بگوییم كه: ما می‌توانیم، ما قدرت داریم، ما اراده داریم، ما می‌رویم ... اگر از این خطاها سر بزند خدا می‌گوید: بسیار خُب پس این افسار را من سر خودت انداختم، برو حالا ببینیم كه تا كجا می‌روی! می‌گویی: خودم می‌توانم دیگر.

 در زمان مرحوم‌آقا یك نفر بود دوسه‌دفعه این قضیه را تكرار كرد كه دیگر ما گذاشتیم در كاسه‌اش؛ اهل قلم و كتاب هم بود و كتاب هم می‌نوشت، البتّه شروور می‌نوشت، حرف‌های درست و حسابی [كه نمی‌نوشت‌] مثل همین حرفش می‌گفت كه: من احساس می‌كنم از جمله آن افراد برگزیده‌ای هستم كه بتوانم این راه را بروم و به مقصود برسم! خُب از این غلطها گاهی انسان می‌كند و گاهی اوقات هم این غلطها می‌گیرد و برای این بیچاره گرفت، كارش به جایی رسید كه دیگر بماند دیگر شرم دارم كه از عاقبت كار و مآلش سخن بگویم. خلاصه باید اعتراف كنیم كه خدایا ما می‌خواهیم به طرفت بیاییم ولی نمی‌توانیم، عُرضه نداریم، همت نداریم، دلمان می‌خواهد تو را دوست داریم، دوستانت را دوست داریم، خودت كمك كن، خُب وقتی خدا ببیند كه انسان یك همچنین حالی دارد و یك همچنین [قصدی‌] دارد خدا كمك می‌كند، وسائل را خودش به وجود می‌آورد.

 خیلی ماه، ماه مباركی است، این‌قدر این رحمت در این ماه وسعت دارد و پراكنده است كه رسول‌خدا صلی‌اللَه‌علیه‌وآله می‌فرماید: فإنّ الشّقَّى مَنْ حَرُمَ رِضوانَ اللَه فى هَذا الشّهر العظيم؛ آدم شقی آن كسی است كه از این باران بهره نگیرد، این بارانی كه دارد در سر همه می‌آید، این بلند شود برود زیر سقف، چتر بگیرد روی سرش كه این باران به او نخورد، این رحمت‌الهی به او نخورد. خُب این لفظ شقی یك تعبیر آسان و تعبیر بی‌محتوایی نیست، تعبیر تندی است، شقی یعنی كسی كه تمام درهای رحمت را به روی خودش بسته است، ما به كی می‌گوییم شقی؟ به یزید می‌گوییم، به ابن‌زیاد می‌گوییم به اینها می‌گوییم دیگر. «شقی آن كسی است كه از رحمت‌الهی در این ماه محروم باشد» خیلی عجیب‌

است، آن‌وقت شما بیایید ببینید كه با این روزه چگونه برخورد می‌شود، به عنوان یك امر واجبی، آنهم البتّه واجب مشروط!! بودی اینجا روزه را بگیر!، نبودی هم حالا یك روز دیگر می‌گیری و ... نه آقاجان! حرام است، يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ‌ البقرة، ١٨٣، روزه بر شما نوشته شده است، خدا نمی‌گوید: روزه بر شما واجب است، روزه به شما لازم است، جایز نیست روزه را ترك كنید، می‌گوید: نوشته شده كتب، مكتوب از نهایت تاكید در الزام در یك امر است. وقتی می‌گویند: آقا این مسأله بر شما نوشته شده، این مسأله مختوم است، این مسأله مكتوب است، كَتب، نوشتن؛ یعنی یك مسأله لاجرم و بدون احساس بی‌نیازی. روزه واجب مطلق است، واجب مشروط نیست، كه انسان بخواهد روزه را همین‌طور ترك كند. واجب مطلق واجبی است كه انسان برای انجام آن باید خود اقدام كند، و هیچ شرطی برای اتیان او نیست این را می‌گویند واجب مطلق؛ مثل نماز، نماز چطور است؟ نماز واجب مطلق است، یعنی موقع اذان صبح شما باید نماز بخوانید، و اگر الآن ببینید كه كاری انجام می‌دهید كه باعث بشود نماز صبحتان قضا شود آن كار می‌شود حرام.

 وقت نماز، شرط وجوب نماز نیست، بلكه شرط وجودی است و از معدات است، شرط وجود واجب، طلوع فجر است یا موقع زوال خورشید است یا موقع غروب خورشید است، نه شرط وجوب، در شرط وجوب، انسان می‌تواند خود انتفای شرط كند آن یك مطلب دیگری است، فرض كنید كه مانند زلزله، افراد یا دستگاه‌ها خبر بدهند كه یك ساعت دیگر فرض كنید كه قم می‌خواهد زلزله بیاید، خُب انسان می‌تواند قبل از اینكه زلزله بیاید از اینجا بلند شود برود تهران، وقتی كه رفت تهران می‌شنود كه قم زلزله آمد، این نباید دیگر نماز آیات بخواند، چرا؟ چون شرط وجوب برای او محقّق نشده است، برای كسانی كه در قم هستند، و زلزله را حس كردند نماز آیات واجب است، امّا انسان می‌تواند این شرط را از خودش دفع كند، این شرط را نیاورد، می‌تواند انجام بدهد.

 یا فرض كنید كه در این نیمكره امشب خسوف واقع خواهد شد، انسان سوار هواپیما شود برود در جای دیگری كه ماه وقتی كه به آنجا می‌رسد دیگر در آنجا از خسوف درآمده و برای آن منطقه دیگر خسوفی نیست، خُب این نماز دیگر برایش واجب نیست، چون شرط وجوب برایش محقّق نشده خودش رفته، فرار كرده، اشكال ندارد، هیچ گناهی هم نكرده. شخص گفته: من نمی‌خواهم نماز آیات بخوانم! بسیار خُب، خدا هم كاریش ندارد.

 ولی اگر شما قبل از اذان ظهر یك آمپولی بزنید، یك قرصی را بخورید كه این باعث شود شما چند ساعت به خواب بروید و نمازتان قضا شود این عمل می‌شود عمل حرام؛ چرا؟ چون نماز ظهر وجوبش‌

 وجوب مشروط نیست، كه آفتاب اگر آمد زوال شد نماز واجب می‌شود و اگر نشد خیر، نماز ظهر در هر حالی واجب است، منتهی شرط وجودش می‌گویند: باید صبر كنی الآن نخوانی، نیم‌ساعت مانده نخوانی، بیست‌دقیقه مانده نخوانی، ده‌دقیقه مانده نخوانی، وقتی كه زوال شد آن موقع موقع شرط وجود است، یعنی جزو مقدمه وجودیه است، آن موقع، موقع نماز ظهر است.

 روزه هم همین است، یا مانند فرض كنید كه استطاعت راجع به حج، حج واجب مشروط نيست، برخلاف آنچه كه معروف است حج، واجب مطلق است‌ نه واجب مشروط، یعنی نباید شما بنشینید هر وقتی كه مستطیع شدید، یك پولی از آسمان یكدفعه مثل باران وقتی كه می‌آید یك پولی هم آمد و سقف منزل شكافته شد و هدیه آوردند، كادو كرده گذاشتند دستتان، حالا با این هدیه تشریف ببرید مكّه، نخیر؛ حج واجب مطلق است، یعنی بالغ و مكلّف باید از ابتدای بلوغ سعی كند برای اینكه اسباب و معدات برای حجش را آماده كند، یك‌سال شد، یك‌سال شد، دوسال شد، دوسال شد، ده‌سال شد، ده‌سال شد، بیست‌سال شد، بیست‌سال شد، نه اینكه بگذارد صبر كند مثلًا چهل‌سال، پنجاه‌سال، شصت سال ببینیم یا این ما را ببرد یا آن ما را ببرد یا یك پولی از یك جایی، یك گنج بادآورده‌ای چیزی ...،

 نه، باید قلك داشته باشی، پول كنار بگذاری تا وقتی كه به آن حدی برسد كه بتوانی بروی، این را می‌گویند واجب مطلق. استطاعت به نسبت به حج استطاعت مقدمه وجودیه است نه مقدمه و شرط برای وجوب، استطاعت شرط وجوب نیست، استطاعت شرط واجب است، وجوب به حال خودش باقی است، وجوب هست، روزه هم همین است، روزه واجب مطلق است، بله از این واجب مطلق دوچیز مستثنی شده است طبق آیه شریفه، يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ‌ البقرة، ١٨٣ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلى‌ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ البقرة، ١٨٤، دو عده از انجام روزه مستثنی هستند یكی كسانی كه مریض هستند و دوّم كسانی كه در سفر هستند، در اینجا سفر به عنوان یك منتی از طرف خداوند است به كسی كه سفری دارد، لازم هم نیست سفر، سفر خیلی ضروری باشد، البتّه مسافرت در ماه رمضان خوب نیست، مكروه است به خاطر همین جهت كه باعث می‌شود یك همچنین چیزی از انسان فوت شود مگر اینكه سفر یك سفری باشد كه انسان نسبت به او اهتمام داشته باشد، آن جنبه منتاًعلی‌العبادی دارد و آن استثنا شده است، امّا اگر كسى بخواهد در ماه رمضان براى اينكه روزه نگيرد برود مسافرت، اين عمل مى‌شود حرام. یك وقت اشتباه نكنید یك وقت انسان به یك داعی در ماه مبارك به سفر می‌رود، آیه شاملش می‌شود فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلى‌ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ‌ البقرة، ١٨٤

 ولی بعضی‌ها هستند من دیده‌ام یك اشتباهی كرده‌اند و بعضی‌ها هم خلاصه فتوای اشتباهی هم داده‌اند، كه: آقا مثلًا ما نمی‌خواهیم روزه بگیریم؟ خُب آقا نمی‌خواهی بگیری بلند شو برو سفر و یك‌روز دیگر را بعدا روزه بگیر!! این سفر سفر حرام است و روزه‌اش هم باطل نیست، یعنی اگر بخواهد برود روزه‌اش باطل نمی‌شود چون برای از بین رفتن [روزه‌] سفر آمده نه اینكه سفر بوده، سفر برای ممانعت و جلوگیری از واجب مطلق در اینجا انجام گرفته، این سفر می‌شود حرام، همان‌طوری كه اگر كسی سفر حرام انجام دهد این نمازش شكسته نیست و نمازش تمام است، كسی كه این سفر را انجام بدهد سفرش حرام است و روزه‌اش هم باطل نیست، باید برگردد و روزه را باید بگیرد. بله، یك وقت سفر، كاری است، باید برود یكی را ببیند ضرورتی اقتضا می‌كند ... در اینجا اشكال ندارد و باید روز دیگر را روزه بگیرد.

 حالا شما ببینید این را من می‌خواهم بگویم، دیدگاه اهل معرفت نسبت به احكام‌الهی چقدر تفاوت می‌كند، پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌فرماید: فان الشقی من حرم رضوان اللَه فی هذا الشهر العظیم، شقی آدمی است كه خودش را از این نعمت روزه محروم كند معنایش این است. از آن طرف بنده می‌گویم: آقا برای اینكه روزه‌ات بشكند عیبی ندارد برو سفر روزه‌ات را بشكن! ماه رمضان، امروز، فردا، پس فردا، سی‌روز، روزه‌ات را بشكن بعد یك‌روز بعداً برو قضا كن! چقدر بین این دو قضیه فرق است؟ می‌شود بگوییم آیا این حكم حكم‌الهی است؟ پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌گوید: كسی كه ماه رمضان بیاید و از ماه رمضان استفاده نكند شقی است، این دیدگاه دیدگاه اهل معرفت است، این دیدگاه دیدگاه پیغمبر صلی‌اللَه علیه و آله است، این دیدگاه، دیدگاه رساننده است، دیدگاهی است كه آدم را می‌رساند. آن دیدگاه دیدگاهی است كه: انسان را به انحراف می‌آورد، روزه نگرفتی نگرفتی بی‌خیال!! حالا برو بعداً یازده‌ماه وقت داری! زمستان هم هست و روزها هم كوتاه است و هوا هم سرده بهتر و راحت‌تر می‌توانی! حالا در این گرما بخواهی روزه بگیری باید چهارده‌ساعت پانزده‌ساعت ... همین‌طور است دیگر، گرما و تشنگی را بكشی برو روزه‌ات را بخور و ...! روزه را چی‌چی بخور؟ مگر كارت زدن در اداره است، همین‌طور برویم كارت بزنیم و یا علی؟ آیا این است؟

 خدا این روزه را گذاشته است كه ما را درست كند، ما را آدم كند، ما را متوجه كند، به سمت خودش بكشاند، بیكار بوده بردارد بگوید: آقا، یك ماه بردارید صبح تا غروب روزه بگیرید؛ و آنوقت ما این‌جوری بیاییم فتوا بدهیم: آقا برو روزه‌ات را بخور و بگذار زمستان بگیر بهتر است اصلًا تشنه‌

 نمی‌شوی! صبحانه را خورده آدم تا شب اصلًا گشنه نمی‌شود، كه زمستان حالا بخواهد روزه بگیرد یا نگیرد.

 این روزه را خدا برای این گذاشته است، كه بفهمی، بچشی، گرسنگی بیاید سراغت، یك خرده از تعلقات بیرون بكشدت، یك خرده از توهّمات درت بیاورد، یك خرده از تخیلات بیرونت بكشد! بعد وقتی كه روزه تمام می‌شود: عجب! چه حالی پیدا كردم، با قبل از ماه رمضانم فرق كردم. هان! این همانی است كه خدا می‌خواهد. با قبل از ماه رمضان انسان احساس تغییر نمی‌كند؟ شما كه احساس می‌كنید ما نكنیم شما احساس می‌كنید دیگر، می‌بینید حال قبل از ماه رمضانمان یك‌جور بود و الآن، این اواخر یك‌جور است، هی دلمان می‌خواهد كه ماه رمضان كش پیدا كند، بیست‌وپنجم، بیست وششم كه می‌آید آنهایی كه به آنها چسبیده، ماتم می‌گیرند: ای داد بیداد دارد تمام می‌شود، ای داد بیداد سه‌روز مانده، ای دادبیداد دوروز مانده، این ای دادبیداد ... به خاطر اینكه خوش گذشته است. اگر خوش نگذرد: آخ جون دوروز دیگر تمام می‌شود راحت می‌شویم دیگر بابا می‌افتیم به هر چی خوردن و ... آن كسی كه این‌جور می‌گوید معلوم است كه نه خیلی به او خوش نگذشته و چیزی گیرش نیامده.

 پس باید بدانیم این پیغمبر رحمت كه می‌فرماید: فان الشقى من حرم رضوان اللَه‌، چه مطلبی را می‌خواهد به ما حالی كند، چه قضیه مهمی را می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید كه: اى آدم، اى كسى كه من آمدم برايت، براى دستگيرى تو آمدم، تشريع را براى تو آوردم، اين احكام را براى تو آوردم، بدان كه چه چيزى الآن در دستت قرار داده‌ام، چه كيميايى در دستت قرار دادم، چه گوهرى در دستت قرار دادم، قدرش را بدان، مبادا شقى بشوى، مبادا ماه رمضان بيايد و برود و آن استفاده‌اى كه بايد بكنى و آن منظور و مقصودى كه بايد انجام بشود آن مقصود حاصل نشده باشد.

 خُب از خداوند می‌خواهیم كه خداوند توفیق دهد در این ایام مبارك، خودش دست ما را بگیرد و خودش معدات را برای ما به وجود بیاورد و خودش آنچه را كه باعث منع برای نزول رحمت هست خودش از پیش ما بردارد.

 اللَهم صلی علی محمد و آل محمد

1. براى اطلاع بيشتر به روح مجرد ص ٣٤ مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-1)